

بازی نامه‌ی راویان

- دو نمایشنامه‌ی نوجوان -

فرشید قلی پور

www.booka.ir



تهران، ۱۴۰۳

سرشناسه	: قلی‌پور، فرشید، ۱۳۶۱ -
عنوان و نام پدیدآور	: بازی‌نامه‌ی راویان: دو نمایشنامه‌ی نوجوان / فرشید قلی‌پور.
مشخصات نشر	: تهران: بوی کاغذ، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	: ۷۲ ص: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	: 978-622-6070-72-0
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
موضوع	: نمایشنامه فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	: Persian drama – 20th century
موضوع	: نمایشنامه کودکان (فارسی) -- قرن ۱۴
موضوع	: Children's plays, Persian – 20th century
رده بندی کنگره	: PIR۸۱۸۰
رده بندی دیویی	: [ج]۸۱۴/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۹۵۴۲۴۶

تهران، خیابان شهید مطهری، خیابان شهید سلیمان خاطر، کوچه مسجد،

شماره ۱۹، واحد سه، کدپستی: ۱۵۷۸۷۱۵۹۱۴

تلفن: ۸۸۳۱۹۱۶۴-۰۲۱ تلفن همراه: ۰۹۲۱۲۵۷۶۵۹۳

رایانامه: info@booka.ir | تارنما: www.booka.ir



بازی‌نامه‌ی راویان

- دو نمایشنامه نوجوان -

فرشید قلی‌پور

چاپ: اول، ۱۴۰۳ | مدیر تولید: احمد رضانی | چاپ و صحافی: هنگام

تیراژ: ۵۰۰ نسخه | شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۷۰-۷۲-۰

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

www.booka.ir

جهان بازی / ۵

هرکجا آباد / ۳۷

www.booka.ir

استفاده از تمام یا بخشی از نمایشنامه‌های این مجموعه برای
اجراهای صحنه‌ای، نمایشنامه‌خوانی، اجراهای رادیویی یا
تصویری، و هرگونه اقتباس و برداشت آزاد منوط به دریافت
مجوز کتبی از ناشر و نویسنده است.

جهان بازگ

www.booka.ir

این نمایشنامه برای گروه بازیگران نوشته شده است؛
هر تعداد بازیگر به تشخیص کارگردان.

- صحنه تاریک است.

صدای تندر فضای صحنه را پر می‌کند.

آذرخشی بر صحنه می‌زند و دمی آن را روشن می‌سازد.
نور می‌آید.

گروه بازیگران، هراسان از هر سو به درون صحنه هجوم می‌آورند.

آنها همگی سرگشته‌اند و درون صحنه پرسه می‌زنند.

تندری دیگر می‌زند.

همه به پیرامون و به آسمان نگاه می‌کنند و مبهوت و حیرانند.

هیچ‌کس نمی‌داند چه اتفاقی روی داده است.

بازیگران همچنان بر روی صحنه پرسه می‌زنند.

چهره‌ها ترسیده و نگران است.

در همین هنگام باران شروع به باریدن می‌کند.

بازیگران باران را روی سر و تن خود حس می‌کنند.

آنها احساس رضایت دارند، گویی بارش باران رفته‌رفته آنها را به سوی

آرامش رهنمون می‌سازد.

پرسه‌هایشان آرام‌تر شده و شکل راه رفتن می‌یابد.

آنها تازه متوجه حضور دیگران در اطراف خود شده‌اند و از این بابت

خوشحال هستند.

هر یک از کنار دیگری می‌گذرد و با لبخند و مهربانی یکدیگر را می‌نگرند. همه در همه جای صحنه پراکنده هستند و آهسته و آرام گام برمی‌دارند.

بازیگران آسوده‌خاطر هستند و لبخند بر چهره دارند.

همگی یک دور بر روی صحنه می‌زند.

نور کم و کمتر می‌شود.

بازیگران به آهستگی و با آرامش از صحنه بیرون می‌روند.

نوای ساز فلوت که یک قطعه را تک‌نوازی می‌کند شنیده می‌شود.

سپس دوباره صحنه روشن می‌شود.

گروه بازیگران روی صحنه هستند.

همه در یک خط و روبه‌روی تماشاگران ایستاده‌اند.

یکی: خانوم‌های گرامی و آقایون عزیز!

دیگری: دخترخانوما و آقا پسرا!

دیگری: کوچیک‌ترها و بزرگترها!

دیگری: ما بازیگران و راویان نمایش هستیم.

دیگری: ما امروز اومدیم اینجا تا براتون نمایش اجرا کنیم.

دیگری: یا شاید شما اومدین تا نمایش ما رو تماشا کنین!

دیگری: قصه ما حکایت آدم‌هاست.

دیگری: حکایت همه آدم‌هایی که روی زمین زندگی می‌کنن.

دیگری: چه اونایی که پیش از ما زندگی کردن و رفتن... .

دیگری: و چه اونایی که بعد از ما به دنیا خواهند اومد.

- دیگری: هر چی که هست حرف آدم بودنه.
- دیگری: حرف انسانیت و درست زندگی کردنه.
- دیگری: فرقی نمی‌کنه اهل کجا باشیم.
- دیگری: یا به چه زبونی حرف بزنینم.
- دیگری: مهم اینه که به همدیگه احترام بذاریم.
- دیگری: و مراعات حال همدیگه رو بکنیم.
- دیگری: کمک کنیم تا دنیا جای خوبی برای زندگی کردن باشه.
- دیگری: و هم اینکه آیندگان از ما به نیکی یاد کنن.
- دیگری: پس این شما و این هم نمایش ما.
- بازیگران چرخی در صحنه می‌زنند و دور هم می‌گردند.
سپس همگی به صورت پراکنده در جای‌جای صحنه نشسته یا می‌ایستند.
- یکی: ما همه دور هم جمع شدیم.
- دیگری: و همه مون پیش هم هستیم.
- دیگری: اینجا مثل من آدم‌های زیادی وجود دارند.
- دیگری: هر کسی هم یه جوریه.
- دیگری: بعضیا کوتاه یا قدبلند هستند.
- دیگری: بعضیا پوستشون رنگیه.
- دیگری: همه همون کارهایی رو می‌کنن که منم بلدم.
- دیگری: بعضی وقت‌ها از آسمون بارون می‌باره.
- دیگری: یا برف می‌باره و همه جا سرد می‌شه.

- دیگری: یه روزهایی همه جا سرسبز هست.
دیگری: و یه روزهای دیگه زرد و خشک.
دیگری: صبح خورشید طلوع می کنه.
دیگری: و شب ماه در می آد با کلی ستاره.
دیگری: بعضی جاها دریا و رودخونه هست.
دیگری: بعضی جاها کویر و خشک.
دیگری: یا دشت و زمین های حاصلخیز.
دیگری: درخت و کوه و حیوانات جور واجور.
دیگری: و ما که همه در کنار هم زندگی می کنیم.
دیگری: و همه آدمیم و حس ها و نیازهای مشترک داریم.

گروه بازیگران ترانه ای را با هم می خوانند.

همگی: دنیا جای قشنگیه
پر از گیاه و سبزه و
پروانه های رنگیه
نعمت های خوب و زیاد
چه در زمین چه آسمون
روزهای خوب و خوش می آد
همه با هم برابریم
از بدی ها و زشتی ها
تا می تونیم دوری کنیم
حواسمون به هم باشه

هر کی دلش غصه داره
کاری کنیم که شاد باشه
روزهای خوب روزهای شاد
محبت و مهربونی
دنیامونو کردیم آباد

بازیگران روی صحنه می‌گردند، هر یک به هر سویی.

یکی: باید یه کاری بکنیم.

دیگری: چه کاری؟

دیگری: راست می‌گه چه کاری می‌تونیم بکنیم؟

دیگری: یه کاری که باهاش بتونیم زندگی کنیم.

دیگری: درسته. باید بریم شکار.

دیگری: آره. وگرنه از گرسنه می‌میریم.

همه ژست شکار کردن می‌گیرند.

هر یک هدفی را نشانه گرفته و نیزه‌ای را پرتاب می‌کند.

یکی از بازیگران پیش می‌آید و روبه‌روی تماشاگران در آوانسن

می‌ایستد.

یکی: لازمه توضیحی رو خدمت شما تماشاگران محترم عرض کنم.

خانوم‌ها و آقایون، در روزگاران قدیم آدم‌ها برای اینکه بتونن

خودشونو سیر کنن باید شکار می‌کردند. اونها حیوونای اطرافشون

رو شکار می‌کردن تا از گوشت اونها خوراک خودشون رو فراهم

هرکجا آباد

www.booka.ir

این نمایشنامه برای گروه بازیگران نوشته شده است؛
هر تعداد بازیگر به تشخیص کارگردان.

- نور می‌آید.

با این توضیح که نور یکبارہ بر صحنه نمی‌تابد. بلکه به صورت فیداین صحنه را روشن می‌کند. گویی خورشید طلوع کرده است. صحنه خالی است. به جز چند چهارپایه و پودس چیز دیگری بر صحنه نیست. هیچ کس بر صحنه حضور ندارد. اما رفته‌رفته صدای گروه بازیگران شنیده می‌شود که پنداری از دور به صحنه نزدیک می‌شوند. صداها نزدیک و نزدیک‌تر شده تا اینکه همه بازیگران به درون صحنه می‌آیند. آنها در حال گفتگو با یکدیگر هستند و صداهایشان در هم پیچیده شده است. به محض ورود به صحنه، در آوانسن می‌ایستند.

یکی: سلام به شما خانوم‌های محترم و آقایون گرامی.

دیگری: سلام به شما بچه‌های عزیز و بزرگ‌ترهای مهربون.

دیگری: سلام به همه شما که امروز به تماشای تئاتر ما نشستید.

دیگری: همون‌طور که می‌بینید، ما بازیگریم.

دیگری: بله، درسته. ما بازیگران تئاتر هستیم.

- دیگری: تئاترهایی که می‌تونن خنده‌آور باشن، یا اشک‌دار.
دیگری: تئاترهایی که می‌تونن از دل تاریخ باشن.
دیگری: تئاترهایی که می‌تونن مربوط به همین دوران خودمون باشن.
دیگری: هرچی که هست، تئاتر همیشه جذاب بوده و هست.
دیگری: چه برای بازیگرانش و چه برای تماشاگرانش.
دیگری: پس بهتره بیشتر از این شما رو منتظر نداریم.
دیگری: ازتون دعوت می‌کنیم که تئاتر امروز ما رو تماشا کنید.
دیگری: تئاتری که قراره حرف‌های جالبی داشته باشه.

سپس همگی دست می‌زنند و روی صحنه پراکنده می‌شوند.
آنها ترانه‌ای را به صورت گروهی می‌خوانند.

همگی: زنگ زنگ زنگ

زنگ بیداری

دنگ دنگ دنگ

وقت هشیاری

تق تق تق

صبح شده برپا

به به به

شد نوبت ما

بوم بوم بوم

هنگام پویش

بام بام بام

۴۰ بازی نامهی راویان - دو نمایشنامه نوجوان -

تلاش و کوشش

دست دست دست

شادی و خنده

هی هی هی

شدی برنده

سپس همه شادی می کنند.

یکی: به افتخار خودمون!

دوباره همه دست می زنند و می خندند.

دیگری: یه کم خودمونو تحویل بگیریم!

همه می خندند.

دیگری: اصلاً چطوره یه عکس یادگاری بگیریم؟

همگی: عالی!

همه بازیگران رو به تماشاگران می ایستند و مانند پوزیشن عکس های

یادگاری ژست می گیرند.

بازیگران صدای «چیک چیک» درمی آورند؛ یعنی دوربین فرضی، از آنها

عکس گرفته است.

یکی: گمونم اومدن باهامون مصاحبه کنن!

یکی از بازیگران مانند خبرنگارها رفتار می‌کند و بازیگر دیگر هم مانند فیلمبردارها.

خبرنگار: بینندگان عزیز امروز به یکی از سالن‌های تئاتر اومدیم تا براتون از

یک گروه تئاتری گزارش تهیه کنیم.

فیلمبردار: اونجا واینستا، نورش خوب نیست.

خبرنگار جابه‌جا می‌شود.

فیلمبردار: آره خوبه. از نو.

خبرنگار: خب با ما همراه باشید و گزارش امروز ما رو تماشا کنید.

آنها به درون جمع بازیگران می‌روند.

خبرنگار: خسته نباشید. شما در حال تمرین چه نمایشنامه‌ای هستید؟

یکی: سلام. تئاتر ما اسمش است هرکجاآباد.

خبرنگار: چه جالب. موضوعش چی هست؟

دیگری: هر موضوعی که ممکنه در هر جایی اتفاق بیفته.

خبرنگار: چقدر سخت و البته چه آسون.

دیگری: سختیش برای ما بازیگرهاست. آسونیش برای شما تماشاگرها.

خبرنگار: می‌شه یه صحنه از تئاترتون رو برای ما و بینندگان برنامه اجرا کنید؟

دیگری: نه نمی‌شه!

خبرنگار: چرا؟

دیگری: چون هنوز هیچی تمرین نکردیم.

همگی: وای... .

جمع بازیگران از هم می‌باشد و هر یک در گوشه‌ای از صحنه پراکنده می‌شوند.

یکی: راست می‌گه ما هنوز هیچ تئاتری رو برای اجرا آماده نکردیم.

دیگری: ما حتی نمی‌دونیم باید کم‌دی بازی کنیم یا تراژدی.

دیگری: شاید هم یه تئاتر موزیکال.

دیگری: دوستان، ما وقت چندانی نداریم. باید زودتر تصمیم بگیریم و به

نتیجه برسیم.

دیگری: موافقم. بهش می‌گن جلسه هم‌اندیشی.

بازیگران چهارپایه‌ها و پودس‌ها را گرد هم می‌چینند و می‌نشینند.

یکی: خب دوستان، هر کسی هر پیشنهادی داره مطرح کنه.

دیگری: ما مدت‌هاست که با هم تمرین می‌کنیم. حالا وقت اون رسیده که

یه تئاتر به روی صحنه ببریم.

همگی: موافقیم.

دیگری: یه کاری که هم اثرگذار باشه و هم سرگرم‌کننده.

همگی: موافقیم.

دیگری: یه کاری که آموزنده باشه و چیزهای جدیدی یاد بده.

همگی: موافقیم.

دیگری: هم خوش‌ریتم باشه، هم جذاب.

همگی: موافقیم.

دیگری: پس بهتره آماده شیم.

همه برمی خیزند و در صحنه پراکنده می شوند.
سپس ترانه‌ای گروهی را با هم می خوانند.

همگی: ما در این بازی همه بازیگریم

آینه‌دار غم یکدیگریم

جان به جان‌های پریشان می دهیم

نقش‌های قصه را جان می دهیم

ما درون داستان‌ها بوده‌ایم

از زمان باستان ما بوده‌ایم

گرچه خود دوریم از رنگ و ریا

رنگ می مالیم ما بر چهره‌ها

چهره را با رنگ تزئین کرده‌ایم

زیر نور صحنه تمرین کرده‌ایم

گر برنده یا اگر بازنده‌ایم

در درون قصه‌ها ما زنده‌ایم

همگی دست می زنند و خوشحالی می کنند.

اما یکی از بازیگران از دیگران جدا شده و غمگین و ناراحت در گوشه‌ای
از صحنه می نشیند.

دیگران متوجه او می شوند و به سویش می روند.

یکی: چی شده؟ چرا ناراحت شدی؟

او: چیزیم نیست.

دیگری: آگه چیزیت نیست پس چرا غصه می‌خوری؟

او: آخه من نمی‌تونم با شماها تئاتر بازی کنم.

دیگری: چرا؟ مگه دوست نداری؟

او: دوست که دارم. ولی... .

دیگری: دیگه ولی برای چی؟

او: منظورم اینه که بابام و مامانم اجازه نمی‌دن!

دیگری: خب چرا؟ دلشون چیه؟

او: می‌گن از درس و مشقت جا می‌مونی.

دیگری: اینکه ناراحتی نداره، درساتو زود بخون که بتونی به تمرین‌های

تئاترت هم برسی.

او: می‌دونم ولی اجازه نمی‌دن که نمی‌دن!

دیگری: من می‌گم چه‌طوره ما بیایم و با مامان و بابات حرف بزنیم.

او: قبول نمی‌کنن.

دیگری: حالا تو بذار ما بیایم.

چند نفر از بازیگران روی صحنه می‌گردند و گویی به سمت خانه

دوستشان می‌روند.

چند نفر دیگر هم چهارپایه‌ها و پودس‌ها را کنار هم می‌چینند و فضای

خانه را تشکیل می‌دهند.

یک بازیگر در نقش پدر، دیگری در نقش مادر، دیگری در نقش پدربزرگ

و یکی دیگر هم در نقش مادربزرگ در خانه هستند.
بازیگرها در خانه دوستشان حضور دارند.

یکی: ما اومدیم ازتون اجازه بگیریم که بذارید دوستمون با ما تئاتر کار کنه.

پدر مدام با موبایل خود در حال صحبت کردن است.

پدر: (با موبایل) چی شده؟ قیمت‌ها رفته بالا؟ ای بابا! (به بچه‌ها) اصلاً حرفش رو هم ننزید.

مادر در حال تماشای یک سریال غم‌انگیز از تلویزیون است. او بغض دارد.

مادر: آخه بچه عزیز در دونه‌م باید دکتر بشه، مهندس بشه، استاد دانشگاه بشه.

پدربزرگ: عروس گلم، آخرش اون خانواده فقیر به ثروت رسیدن یا نه؟

مادر: قسمت آخرش فردا پخش می‌شه.

ناگهان پدر فریاد می‌زند.

پدر: صادرات و واردات! عزیز من، من که سر گنج ننشستم!

مادربزرگ: مهم اینه که نوه گلم خوشحال باشه. خب بچه باید درس بخونه

دیگه. نمی‌شه که بی سواد باشه. والا منم دوست داشتم هم سن شماها

باشم که درس بخونم. ولی نداشتن. اون وقت‌ها این طوری بود خب.

پدربزرگ: من از بچگی کار کردم. پی یه لقمه نون بودم. حالا نوه‌م فقط باید

درس بخونه.

۴۶ بازی نامه‌ی راویان - دو نمایشنامه نوجوان -

مادر: یه کم از این سریال‌ها عبرت بگیرید. بچه باید درس بخونه و بره دانشگاه.

پدر: چی شده؟ ارزش سهام چی شده؟ صدات قطع و وصل می‌شه.

در همین هنگام بازیگران از نقش خود بیرون می‌آیند.

یکی: این مشکل خیلی از بچه‌هاست.

دیگری: درس خوندن خوبه. اصلاً مهم‌ترین کار ما بچه‌هاست.

دیگری: ولی ما علاقه‌مندی‌هایی هم داریم که می‌تونیم به کمک پدر و مادرمو بهشون برسیم.

دیگری: ولی بعضیا یه کم زیاده‌روی می‌کنن.

دیگری: مثل مامان و بابای دوست من ...

بازیگرها در صحنه پراکنده می‌شوند.

یکی: بچه باید هر روز بره کلاس زبان.

همه بچه‌ها به سمتی می‌دوند و واژه‌های انگلیسی را بیان می‌کنند. آنها در حال آموختن زبان انگلیسی هستند.

دیگری: بچه باید بره کلاس ورزش.

همه بچه‌ها به سمتی می‌دوند و هر یک به ورزشی می‌پردازند.

دیگری: بچه باید بره کلاس موسیقی.